

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا لِلَّهِ

احمد و المنه كرا از شحات كلك گهر سلک عالم ربانی قطب انی  
سان العرب حسان العجم بحر حکم حیدر امیر الناح حضرت شاه ولی الله قصیدہ با سنی

اکلیل و التغم

فی مشح

سید العرب و العجم

مضمون لائل نبوت بعض لطائف دیگر قصیدہ بحر نبوت و قصیدہ  
ولامیه مشتمل بر بعض معارف غامضه مع شرح پرچہ قصائد المصنف

مطبع محمدا و بنی طبع  
بنی طبع



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله والمنتهى من ازרחات ملک گهر سلاک عالم ربانی قطب صمدانی لسان العرب بانجم بحر الحکم  
حکیم الامتہ حجۃ اللہ لہنا حضرت شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی قصیدہ مائتہ المومنین

# اطیب النعم سید العر و نعم

مستضمنہ لائل بہ و بعض لفظ بگر و قصیدہ عزیز لغت و قصیدہ تبار و مشت بہ بعض معارف  
مع شرح ہرچہ آقصاد از مصنف بیچ تصحیح مولوی حافظ محمد فضل الرحمن بابتہام حافظ محمد عبدالاحد صفا  
سہ ماہ اللہ تعالیٰ

مطبع مجتبیا و اولیٰ قوہ طبع گاہ  
دہلی

۱۳۰۰

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذي علم الانسان ما لم يعلم والهمه اصناف العلوم والحكم  
 وصلى الله على سيدنا محمد شفيع المذنبين وسيله المقربين على اله واصحابه  
 اما بعد ميگويد فقير ولي العرفى عنه که مدح سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم و شرف مناقب آنحضرت مذکور  
 نبوت آنجناب بے شبهه شمر برکات و موجب درجاست و اين فقير موفق شد درين اثنا بنظم قصيد  
 درين باب که بتبع قصيده سواد بن قارب صحابی سر بر زد و آن قصيد بنحایت بليغه است بر طبع  
 اول بسمع مبارک حضرت صلى الله عليه وسلم رسیده و بقول خاطر شريف شرف شده و قصيد  
 هر چند در ان مرتبه نسبت که در جنب قصائد بلغابان آيه حاج کرده شود و ليکن شتمل است بر دلائل  
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم و اشارت میکند بجملة از مقاصد همه و خالی از بعض لطافت  
 بعض الفاظ قصيد خالی از غرابت نبود و لازم آمد که شرح آن بطريق ايجاز و مختصار کرده شود  
 اينمايد که هر مقصدي را بفضل شريف کرده آيد و نام اين قصيد لطيف النغم في مدح سيد المرسلين  
**فصل اول** در تشبيهاي بعض حوادث زمان که در ان حوادث لابد است از استمداد بر روح آنحضرت  
 صلى الله عليه وسلم و تخلص مذکور مناقب آنحضرت صلى الله عليه وسلم

كانت جني ما او مضت في الغياهب

عيون الافاعي اور و

الايمان و رشيدان برق الغيب تاريكي غياهب جماعه يعنى گوياستارگان که بيد چشمند در

حی است یا سرمای کرد و دست قلق خاطر را بیان میکند تا خود از آنکه هر که مشغول میشود شبها بخواب  
نیرود و ستارگان در نظر او بمنزله چشم افعی و سر کرد و مے آید ۵

ذا كان قلب المرء في الامر خائرا | فاضيق من تسعين رجا لسبب

عاش نفس ای ثقیل نفس غیر طیب و لانشط سبب بیابان سبب جماعه رجا بالضم فرانجی رجا  
الفتح لغت منه يقال بلدر رجا یعنی وقتیکه باشد دل مرد در کارهای از کارها مخرون و پشیمان پس در  
نظر او تنگتر بنماید از عقد تسعین بیابانهای که شاد و عقد تسعین عبارت از آنست که سرنگشت سبب  
اصل ابهام بند کنند بجهتیکه حلقه لغایت تنگ پیدا شود ۵

وتشغلق عني وعن كل سراحتي | مصائب تقفوا مثلها من مصائب

شغل عني و تشغلق و ذاک مشغول یعنی بازداشت از وی قوت ای تبعته یعنی بازسیدار و مرا از مائل در حال خود اند  
بهر مندی شدن براحت خود مصیبتها که از پی در می آیند مثل خود را از مصائب دیگر ۵

اذما اتتني ازمة مدلهمة | تحيط بنفسي من جهيم جوا انب

ازمه سختی و محط و او اهام تاریک شدن شب لیلته مدلهمة شب تاریک یعنی وقتیکه میرسد بن سختی در غایت  
تاریکی و صعوبت گرد می آید نفس مرا از جمع جوانب من ۵

تطلبت هل من ناصر و مساعد | الود به من خوف سوء العواقب

تو و ول با و پناه گرفتن حرف من اینجا مانند من است در آیه فاطمه هم من جوع و امنهم من خوف  
یعنی بچویم که آید یاری دهند و مدد کنند هست که پناه گیرم با و تا ترس شدت و سختی عواقب او رفع گردد ۵

فلست اری الا الحبيب محمد | رسول الله الخلق جبر المناقب

جموم بسیار شدن آب در چاه جرم بسیار یعنی پس نمی بینم هیچ کس را مگر آن محبوب که نام مبارک ایشان محمد است  
صلی الله علیه و سلم پیغمبر خدا مبارک و تعالی و کثیر المناقب ۵

و معتصم المکر و ب فی کل غمیرة | و منتجہ الغضبان من کل تائب

اعتصام چنگ در زون کرا به بالضم اندوه غمزه در صل آب بسیار و غرق شدن در آن بعد از آن نقل کرده شده  
یقال غمیرات الموت لشده انتجاع بطلب آب و علف شدن یعنی نظرنمی آید مگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
که جائی دست زدند و بگین است در هر شد و جائی طلب کردن مغفرت است به نسبت بر تو گفتند و درین بیت

اشارة است بضمون آیه کریمه و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤا لک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول و لو جاد الله نوابا

فصل دوم در بیان منقبت عظیمه از مناقب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آن شفاعت کبری است  
و تفصیل آن در بخاری و مسلم مذکور است ۵

ملاذ عباد الله ملجاء خوفهم | اذا جاء یوم فیه شیب الذناب

یعنی جائی پناه گرفتن بندگان خدا و گریزگان ایشان در وقت خوف ایشان و قتیکیه بیاید روزیکه در آن روز سفید شود  
گیسوهاست یعنی روز قیامت و اضافه تلجاء خوفهم با دنی ملائسته است و درین بیت اشاره واقع شده است  
بآیه کریمه فیکف تقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا السماء منقطر به ۵

اذما اتوا نوحا و موسی و ادم | وقد هالهم ابصار تلك الصعاب

صعوبه دشواری صعاب جمع صعبه یعنی و قتیکیه بیاید بندگان خدا پیش حضرت نوح و حضرت موسی و حضرت  
آدم صلوات الله و سلامه علیهم حالانکه در خوف و فرغ انداخته باشند ایشان را دیدن آن سختیها ۵

فما کان یغنی عنهم عند هده | نبی و لم یظن هم بالمبار

مال یعنی تنگ نهد ای ما یغنیک الظفار فی رومی و اذن مبار بضم الراء و قتها حاجت یعنی پس نفع نداد پیش  
نزدیک این سختیها هیچ پیغامبری و فیروز ساخت ایشان را هیچ پیغامبری بطلبها ۵

هنالك رسول الله یسخر لوبه | شفیعا و فتا حال باب المواهب

سخو آهنگ کردن یعنی در آن وقت قصد کند رسول الله صلی الله علیه و سلم بجانب پور و کار خود در حالتی

که اراده شفاعت دارد و اراده کشادن دروازه بخششها دارد ۵

فیرج مسرور ابنیل طلابه	اصحاب من الرحمن اعلى المراتب
------------------------	------------------------------

پس باز گردد آنحضرت صلی الله علیه و سلم شادمان یافتن مقصود خود در حالتیکه یافته است از جناب حضرت ابی بنی اسحاق  
فصل سوم در بیان نوعی از دلائل نبوت که بشارات انبیاء سابقین است بوجود آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم در نیجا اشارت است به نسب اظهار آنحضرت صلی الله علیه و سلم ۵

سلالة اسمعیل والعرق نازع	واش فابیت من لؤئی بن غالب
--------------------------	---------------------------

سلالة الشی با استخراج منها النزع الجذب نزع القوس جذبها عرق بالکسر شیخ - لؤی بضم لام و فتح همزه  
و تشدید یا جدا علی آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلاصه است بر آمده از حضرت  
اسمعیل و اصل بجانب خود کشنده است فرع را یعنی البته فرزند پدر میماند و قبیله آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
شرفین قبائل اولاد لؤی بن غالب است درین بیت اشارت است بان قصه که فرشته نزویک با جبره  
بشارت داد که از اولاد فرزند تو پیغامبری پیدا شود و اشاره است به مضمون حدیث ان الله صطفی کنانته من  
اول اسمعیل و صطفی قریشا من کنانته و صطفی من قریش بنی هاشم و صطفانی من بنی هاشم رواه مسلم ۵

بشارة عیسی و الذی عنه عبره	بشدة باس بالصحوک المحارب
----------------------------	--------------------------

صحوک و صحوک یا دشا شهبوک در کثرت فتوح بان مثل زده میشود یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصداق بشارت  
حضرت عیسی است علیه السلام و آن پیغامبری که تعبیر کرده اند پیغامبران از و با اسم صحوک بسبب شد قتال  
درین بیت اشاره است به مضمون کریمه که پیشتر در سؤالی تأییدی بن عبدی الله اشاره است بان قصه که نبیاً  
سابقین گفته اند که در آخر زمان پیغامبری صحوک پیدا شود ۵

ومن احبب اعنه بان لیس خلقه	بفظ و فی الاسواق لیس بصاحب
----------------------------	----------------------------

صحب بانگ فریاد و فظم در درشت خو یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن پیغامبری است که خبر داده اند

پیغامبران پیشین از وی بآن که نیست خلق او درشت و نیست در بازار پابانگ بلند کننده و درین بیت اشاره  
است بحديث دارمی که در تورات مذکور است در وصف آنحضرت صلی الله علیه و سلم لیس لفظ و لا  
خلیط و لا صحاب فی الاسواق ۵

ودعوة ابن اهلر عند بناءه | بملكة بيتا فيه نيل الرغائب

رغیبه عطای بسیار رغائب جماعه یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن پیغامبر است که صدق و عاقله از بیم  
وقت بنیاد کردن کرد که معطر خانه که در کافیه شود عطا آبیادین بیت اشاره بمضمون آیه کریمه واذکر نعم الله علیکم القوا له الا  
فصل چهارم در بیان نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل در شمائل مخلق آنحضرت صلی الله علیه و سلم است  
که همه بینه جماعیه بپیغامبر حاصل نشود قطعا هر چند احاد آن خصال مخصوص بانبیاء نباشد مثل عقل  
خلقت و فصاحت لسان و نطق رسانیدن بر زبان سخاوت و علویت و شجاعت و عفو و علم و زهد الی غیر ذلک

جميل المحيّا ابيض الوجه ربعة | جلیل کرا دیس از رخ الحجاب

مخفی روی آدمی بجل بعبه بین الطویل و القصیر زجج باریکی و درازی و الکرادیس و س العظام واحد بالردوس یعنی  
صاحب جمال است وی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مائل سفید است وی آنحضرت میانه قامت است  
آنحضرت پر و قوی هست سر سخاوتها آنحضرت و باریک دراز و تمام آبرو و آنحضرت صلی الله علیه و سلم ۵

صبيح ملج ادع العين اشکل + | فصيلة الاعجام ليس بشاء

الدمع شدة سواد العين - اشکل العين ای فی بیاضها شئی من حمرة عجت الکلام صیغه عجمیا و المراد بهناترک  
الایضاح یعنی خوبصورت با ملاحظت است آنحضرت صلی الله علیه و سلم سیاهی چشم آنحضرت در آنها کمال بود  
سفیدی چشم آنحضرت بسخی آینه بود با فصاحت است آنحضرت نیست کاکت کلام آنحضرت آینه شده صلی الله علیه و سلم

واحسن خلق الله خلقا و خلقه | و انفعهم للناس عند النوائب

یعنی بهترین خلق خداست و در خلقت و در شکل مافع ترین ایشانست مردمان آن نزدیکه بچوم حوادث زمان

Marfat.com



واجب خلق الله صدرا وناثلا	وابسطهم كفا على كل طالب
<p>نیل یافتن و عطارانائل گویند یعنی اسم مفعول چنانکه در عیشت راضیه گفته اند یعنی سخی ترین خلق خداست باعتبار سینه و باعتبار عطا و کثاده کننده ترین ایشان است دست را بر هر سوال کننده</p>	
واعظم حق للمعالي فهو صنه	الى المجد سامر للعطاء مخاطب
<p>حر آزاد و جوانمرد معالی جمع محلاة یعنی بلندی قدر و منزلت عظام جمع عظیمه یعنی مرتبه بلندی یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزرگترین جوانمرد است که برای مراتب بلند بر خاستن او باشد بسوی بزرگی ترقی کند و کارهای بزرگ را طلب نماید کسیکه از ان شرفیه را خواستگاری کند</p>	
تتر في الشجع الفرسان لا ذبطهم	اذا احمر باس في بئس المواقب
<p>عذاب بئس ای شدید احمر الباس ای اشتداد حرب يقال خرج القوم الى وجههم ای مصارعهم یعنی می بینی شجاعترین جوانان را که پناه گرفته است به پشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتی که سخت شد کار زار در معرکه یا سخت</p>	
واذا قوم من سفاهة عقولهم	ولم يذ هيو امن دينه بمداهب
<p>یعنی ایذا و او ند آنحضرت صلی الله علیه و سلم جماعه بسبب کوبایی عقل خود و زرقند در راهها از زمین او</p>	
فما زال يدعوا ربّه له اهر	وان كان قل قاسي اشد المتاعب
<p>پس همیشه دعا میکرد و پروردگار خود را برای راه نمودن ایشان اگر چه کشیده بود سخت ترین مشقتها و درین دو اشاره است بان قصه که کفار بران حضرت صلی الله علیه و سلم سنگ می انداختند و آنحضرت میفرمود اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون</p>	
وما زال يعفو قادر عن سيئهم	كما كان منه عند جدة جاذب
<p>بجذ لغته فی الجذب قبل مقلوب یعنی همیشه عفو میکرد و از بدی کننده ایشان حالانکه قادر بود بر تمام چنانکه واقع شد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک کشیدن جامه از اعرابی که کشیده بود و درین اشاره است بحديث انس رضی</p>	

که اعرابی روای مبارک آنحضرت راضی الله علیه وسلم از پیش پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکشید تا آنکه اثر  
کرد و رنگ آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم تبسم فرمود و او را چیزی عطا نمود

وما زال طول العمر لله معر ضنا | عن البسط في الدنيا وعيش المراب

مرزب جمع مرزبان المرزبان الفارس الشجاع المقدم على القوم دون الملك معرب یعنی همیشه بود طول عمر  
خود برای رضای خدا معروض از رفاهیت در دنیا و عیش و وسای عجم

بدیع کمال فی المعانی فلامع | يكون له مثله ولا بمقارب

یعنی بی نظیر است کمال او در جمیع اوصاف پس نیست هیچ مراد مانند او و نیست هیچ مراد نزدیک او در جمیع  
در میان بدیع و معانی ایهام تطبیق است و این آخر فصل اربع است و بدیع کمال دلالت میکند بر انتهای این

کلام و بمنزله نتیجه است آنرا

فصل نهم در اشاره بنوع دیگر از دلائل نبوت و آن شامل است در حال عرب و عجم و عادات و مذاهب

ایشان پیش از بعثت حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم که بیدار است عقل فهمیده میشود که لطف الهی مقتضی تغییر  
اوضاع است و تامل در حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امینت و عدم مخالفت علماء و شهره با مائت که اینهم

دلالت میکند بر صدق دعوی نبوت و تامل در صلاح آنحضرت صلی الله علیه وسلم امرت را با حسن وجه  
و این استدلال بدان ماند که هر که عدالت ملک عادل امید انداگره بیند که رعیت او راه فساد پیش گرفته اند

یقین میکند که بادشاه البته زجر و منع خواهد کرد و بر سر آن جماعه قهرمانی را مسلط خواهد ساخت که تغییر  
ایشان نماید و چون کسی دعوی کند که من طلبیم و بد او کند مرضی را و ایشان شقایبند یقین دانسته شود که

صادق است در دعوی خود

انا ما مقدم الدين من بعد فتنة | و فخره في اديان و طول مشاغبه

قره سستی و زمان میان دو پیغامبر شریف با جمعیتین برانگیزتن فتنه و تباهی یعنی آمد با در حالتی که راست

گفته دین است بعدستی آن با بعد انقطاع رسل و بعد تغیر ملتها و بسیاری فتنها و فسادها و درین بیت اشاء  
است بان کلمه که در کتب سابقه مذکور است و لن یقیضه الله حتی یقیم الملة العو جابریان یقولوا لا اله الا الله

و یأویل قوم بئس کون بنهم

و فیهم صنوف من وخیم المتالب

و خیم ای ثقیل مثالب عیبها و نقصها مثلثی یعنی پس آوای آن قوم را که شریک مقرر میکنند با پروردگار خویش  
و درین جماعه انواع بسیار است از عیبها اگران و نقصها درین بیت اشارت است بحال مشرکان عرب

و دینهم ما یفترون بس انهم

کثیر یوحام و اختراع السوائب

طایفه مخی که او را آزاد کنند و بر سوار نشوند و سائبه ناته کانت تسیب فی الجاهلیة لندری یعنی دین این مشرکان چیز  
است که برمی بافتند از العقل خود و غیر استناد بوحی الهی مانند تخرم جام و اختراع سائبه ها

و یأویل قوم حروفوا دین لهم

واقفوا بمصنوع کحفظ المناصب

یعنی و آن قوم را که تحریف کردند دین پروردگار خود را و فتوی دادند بساخته از طرف خود بر انگاهد اشتن  
منصبها و ریاستها و این اشارت است بحال یهودیان

و یأویل من اطری بوصف بنیه

فما هه رب الخلق اطراء مخائب

اطراء ببالغة مستفودن یعنی و آن کس که بسالغته کرده است در مدح نبی خود پس نامید او را پروردگار خلق بمبالغه  
مطلب نایابنده و این اشارت است بحال نصاری

و یأویل قوم قد اباس نفوسهم

تکلف تزویق و حب الملاعب

و اباس بفتح بلاکی بار فلان کمالک و اباسه آهلاکه ازوق سیماب بلغة اهل مدینه تزویق از استن و کل نقشن فوق  
و انم کن سناک سبق یعنی و آن قوم را که هلاک کرده است نفوس ایشان تکلف تزوین دوستی با زیبا و این بیت  
اشارت است بحال ملوک عجم و روسا ایشان

و یأویل قوم قد اخف عقولهم

تجب کسری واصطلام الضراب

اُخْفَ سَبْكَسَارَ كَرُو وَ هَطْلَامَ اَزْبِنَ بِرَكْنَدِنَ الضَّرْبِيَّةَ بِاِيُوْدِي الْعَبْدَالِي سَيْدِنَ الْخِرَاجَ الْمَقْرَرَةَ عَلَيْهِ فَعِيَّتَ بِعَنِي سَفَا  
 وَ الْجَمْعَ ضَرَائِبَ يَعْنِي وَ اَنَّ قَوْمَ رَاكِبِ سَبْكَسَارَ سَاخْتَا سَتَ عَقُولَ اَيْشَا زَا اَلْجَبْرِ كَسْرِي اَو اَنْ يَخْبُرَ كُنْدِنَ خِرَاجَ بِرَا  
 اَيْشَا زَا و اِيْنِ اِيْشَارَتَا هَسْتَا بِجَالِ عَايَايَ عَجْمَ كَهَا مَالِ ظَلَمَ لَمُو كَشَدَهَ بُو دُنْدَه

فَادِرَ كَهْمَ فِي ذَاكَ سَرْحَمَةَ سَرَبِنَا | وَقَدْ اَوْجِبُوا مِنْهُ اَسْتَدْلَامَعَاتَه  
 مَعْتَبِرُ بَفَتْحِ التَّارِ وَ كَسْرِ الْخَشْمِ كَرَفْتَنَ يَعْنِي پَسِ دَرِ يَافَتَا اَيْشَانِ اَدْرِ بِحَالَتِ رَحْمَتِ پَرُورِ وَ كَارِ مَاطَالِ اَنْكَه سَتَحِيثُ  
 بُو دُنْدَا زِ جَانِبِ خَدِ التَّعَالِي سَخْتَا تَرِيْنِ خَشْمَهَا ه

فَارْسَلْنَا مِنْ عَلِيَا قُرَيْشٍ نَبِيَّه | وَ لَمْ يَكُ فِيهَا قَدْ بَلُوْا بِكَ اَذْب  
 بَلَارُ وَاِبْلَا وَاِتْمَلَا اَرْمُوْدِنَ پَسِ فَرَسْتَا وَاَزْ بَلَنْدَتَرِيْنِ قَبِيْلَهَ دَرِ مِيَاْنِ قُرَيْشِ سَعَايَمُ بِرُخُورِ وَاَوْ بُوْدُرِ اَنْخِ قُرَيْشِ اَتَحَا  
 كَرْدَهَ بُو دُنْدُو رُوْعَ كُوْنِي ه

وَمَنْ قَبْلَ هَذَا لَمْ يَخَالُطْ مَدَارِسَ | اَلْيَهُودَ وَ لَمْ يَقِيْنُ لَهُمْ خَطَا كَاتِبِ  
 يَعْنِي پَسِ اَزْبِنَ نِيَا سَخْتَهَ بُو دُو دِرَ سَهَا يَهُودِ وَ نَخُو اَنْدَهَ بُو دُو خَطَا نُو سِيْنَدَهَ اَزْ اَيْشَانِ ه

فَاَوْحَى مِنْهُ لَجِ الْهُدَى لِمَنْ اِهْتَدَى | وَ مَنْ بِتَعْلِيْمِ عَلِيٍّ كَلَّ سَرَا عِبِ  
 يَعْنِي پَسِ وَاَضْحَ سَاخْتَا اَهْدِيْتَا رَا بَرَا كَرِهَ رَا هِ يَابِي خُو اَهْدُ و حَسَانُ كَرُو بَا مَوْضِعِ شُرَائِعِ بِرُ مَرِ غَيْبَتِ اَرَنْدُو اَمْرُ خَرِ

وَ اَخْبَرَ عَنِ بَدَا السَّمَاءِ لَهُمْ وَعَنْ | مَقَامِ مَخُوفِ بَيْنِ اَيْدِي الْمَحَاسِنِ  
 يَعْنِي پَسِ خَبْرُ وَاَدَا زَا اَبْتَدَا اَفْرِيْشِ اَسْمَانِ اَيْشَا زَا وَاَزْ اَيْسَا وِنَ پَسِ پُو رُو دُو كَارِ حِسَابِ كَفْتَنَدَهَ اَنْ اَيْشَا وِنَ سَبْ  
 مِيْشُو وُو دَرِيْنِ سَبْتِ اِيْشَارَهَ هَسْتَا بَا يَكْرِيْمَهَ وَاَلِيْنِ خَافَ مَقَامَ رِيْجَتَانِ دَرِيْنِ سَبْتِ جَمْعُ كَرُو شَدَا لِمَبْدَا وُ مَحَا وِ

وَعَنْ حِكْمِ رَبِّ الْعَرْشِ فِي مَا يَعْنِيهِمْ | وَعَنْ حِكْمِ تَوْفِيٍّ بِحُكْمِ التَّجَارِدِ  
 الْعَنْ يَفْتَحِيْنِ پَسِ اَيْدَانِ خَبْرِ يَعْنِي خَبْرُ وَاَدَا زَا فَرْمَانِ پُو رُو دُو كَارِ عَرْشِ دَرِ اَنْخِ پَسِ مَعَايِدِ اَيْشَا زَا وَاَزْ حُكْمَتَهَا كَرُو اِيْ  
 كَرْدَهَ شُو دُو بِسَبَبِ خَبْرِهَا وُو دَرِيْنِ سَبْتِ اِيْشَارَهَ هَسْتَا بَا نَكَهَ حَضْرَتِ پَنِيَا مَبْرُ صَلِيَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَاَوْ عَلِمَ وُو عَلِمَ بَا تَلْقِيْنِ

علم احکام و علم حکم اول ظاہر است و ثانی چون مصالح تنزیہ و علم اخلاق و خواص بعض اطعمہ و غیرہا و این علم  
ثانی گاہے بحکم تجربہ نیز اور اک نمودہ شود

و ابطال اصناف الخفی و ابادها | واصناف بغی للعقوبة جالب

خفی بیودہ گفتن مراد اینجا اعم است از قول فعل ابادہ اللہ اہلکہ یعنی بطل ساخت اقسام یہودگی را و ہم  
زدانہا را و بطل ساخت اقسام ظلمی کہ عقوبتہ الہی را مقتضی است و درین بیت اشارتہ است بان حدیث  
کہین گناہ نزدیک خدا تعالی جالب تر نیست عقوبت را از بغی خفی اشارتہ است بامراض نفسانیہ کہ از بہتہ نفس  
شہویہ پیدا شود یعنی بامراضی کہ از بہت نفس سبعیہ پیدا شود

و لیث من اعطی الرسول قیادہ | بجنۃ تنغیم و حور کواعب

قیادہ سنی کہ استواران گشتند یعنی بشارتہ داد کسی را کہ بدست رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم داد ہمار خود را بہ  
بہشت نعمت و حور نوجوان

و اوعد من یابی عبادۃ سربہ | عقوبۃ نیران و عیشۃ قاطب

طلب رگوشش کردن یعنی ترسانند کسی را کہ سرباز میزند از عبادت پروردگار خود و عقوبتہ دوزخ و گذران  
کہ رگوشش کردہ است درین بیت اشارہ کردہ شد بضمون کہ یمن عرض کن گری فان عیشۃ ضنا و شہرہ یوم  
القیاتۃ اعمی

فانحی بہ من شاء من انجاتہ | و من خاب فلند بہ شی الخادب

من پس نجات داد خدا تعالی بسبب این پیغمبری را کہ او نجات خواستہ بود و دیگر کہ مطلب نیافت باید کہ نوح  
کنند بروے بدترین نوح کنندگان

فاشهد ان اللہ ارسل عبدا | بحق ولا شئ هناك بسائب

قول ابی فلان اذ ارایت منہ لیریک ما لیرہ یعنی پس گواہی میدہم تحقیق کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیغمبر است

از جانب خدا تعالی نیست آنچه هیچ چیزیکه در شریعت اندازده

وقد كان نورا لله فينا المهتد | وصمصام قد ميسر على كل ناكب

صمصام تیغ بران که بازنگردد و یقال نکهبه اذا عدل عنه یعنی هر آینه بود و نور خدا تعالی در میان برای پیراه یا بنده  
و شمشیر بران عقوبت بر هر کسی و شونده و این دو بیت دلالت میکند بر تمام این فصل و بمنزله نتیجه است از آنرا

فصل ششم در بیان نوع دیگر از دلائل نبوت آن تامل است در شریعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که همه  
ارشاد است باقامت عبادت که حق خالق است بر مخلوق و تهذیب نفوس با خلاق فاضلات و دعوت بتدبیر

منزل و سیاست مدنی و نصب مظان برای آن بجهتی که محکم تر از آن متصور نگردد و این استدلال بدان آنکه اگر شخصی  
کتاب سیبویه میخواند یقین میکند که مصنف آن کتاب کامل بود در نحو و هر که دیوان سبزی میخواند میداند که صاحب

آن کامل بود در شعر و هر که قانون میخواند میداند که مصنف آن کامل بود در علم همچنان هر که تفاهیل شرایع آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم می بیند شک نمیکند در آنکه استیفا مقاصد تشریح بدون این علوم میسر نیست و صناع این علوم

بنی است که این علوم را بوحی تلقی فرموده

واقوى دليل عند من تم عقله | على ان شرب الشرع اصفي المشاب

شرب آب بکسر صاء یعنی حکمترین و لیسترین و نزدیک سیکه کاملست عقل او بر آنکه آب و شرع صافی ترین جمیع آنجورهاست

تواطى عقولاً في سلامة فكرة | على كل ما ياتي به من مطالب

تواطوا علیه ای توافقوا یعنی بایکدیگر موافق بودن عقولها در وقت سلامت فکر بر هر چه می آرد آنرا شرع از احکام

یعنی عقول سلیمه همه متفق اند بر استحسان شرایع و تسهیل همه توطی بنا بر ضرورت شعری است

سماحة شرع في سراحة شرعه | وتحقيق حق في امثارة حاجب

سماحة جو انفرادی و مراد اینجا سهوله است شرعاً بلکه شریعتی بجای در آمدن سرب راه پیدا کرد و خدا تعالی رزانه

آهستگی رزین ای و قوری یعنی قوی دلیل سهولت شریعتی است با ترک شتاب و کی یعنی جامع است در سهوله و وقفا

چندان تساهل دارد که از حد گذرود و نه چندان شدید است که شاق باشد و اثبات حق در اشاره بابر و بالعین  
یاری از مطالب خامنه و الفاظ سهله بطافت عجیبه تقریر فرمود و درین بیت اشاره است بحديث بعثت  
بالملة السهولة و بحديث و تیت جوامع الکلم ۵

کارم اخلاق و اتمام نعمه | بنوعه تالیف و سلطان انالاب

فی خوبیاے اخلاق و تمام کردن نعمت و راه نمودن حق با تسلط غلبه کنند یعنی دین آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
غلبه ملک منظم است و درین بیت اشاره است بحديث بعثت لانتهم مکارم الاخلاق و اشارت است بآنکه ملامت  
مخصوص است بر جمیع شریعت باخلافت و سلطان غالب از قبیل اضافه موصوف است بصفت ۵

صدق دین المصطفی بقلوبنا | علی بینات فهمها من غرائب

فی راست میدانیم دین مصطفی را صلی الله علیه و سلم بدلهای خود باقرائنه واضح که فهمیدن آن از عجایب است و در  
بیت اشارت است بمضمون کریمه اقمین کان علی یکتبه من تبه و یکتوه شاهدیته و اشاره است بتامی این فصل -  
فصل هفتم در نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل در معجزات آنحضرت است صلی الله علیه و سلم ۵

راهین حق او صحت صدق قوله | رواها ویروی کل شب و شایب

فی این دلیلهاے راست است که واضح ساخته است صدق قول آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در دعوی نبوت  
وایت کرده است آنرا و روایت میکند آنرا هر جوان هر پیرو دین بیت اشاره است بتواتر معجزات آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم هر چند احاد آن متواتر نباشد مثل شجاعت رستم و سخاوت حاتم ۵

من الغیب کما عطي الطعام کجائتم | و کرمه اسق الشراب لشارب

فیت فلا تواقیته و نه قوله تعالی یحیی الذوات فیما کرمنا و فیما یحیی الذوات و کرمه را بسیار بار بار و نوشنده

کرم من مریض قد شفاه دعاءه | وان کان قد اشفع لوجیه واجب

فی المریض علی الموت و اشرف علیه و وجه یکبار افتادن منه قوله تعالی فاذا و جبت جنوبها و مردن منه قوله صلی

علیه وسلم اذا وجب فلا یسکین باکتیه ای اذانات یعنی بسیار مریض که تندرست ساخت او را و عامر بن حضرت صلی الله علیه وسلم و اگر چه نزدیک شده بود باقتادنی که مرده را باشد و در استی و اشقی تجنیس است ۵

و درت له شاة لدی ام معبد حلیبا و کلا تسطاع حلبة حالب

تسطاع صله تسطاع حذف التاء تحقیقا یعنی شیر و او آنحضرت را صلی الله علیه وسلم نزدیکی نزدیک ام معبد شیر بسیار حال آنکه طاقت نداشت یکبار دووشیدن و دو شند را و قصه این در مشکوٰۃ مذکور است ۵

وقد سلخ فی اسرین حصا سراقه و فیه حدیث عن براء بن عازب

ساخت ید فرسی اے غاصت فی الارض حصان بالکسر فرس یعنی تحقیق بزین فرود رفت آپ سراقه بن مالک و رین باب حدیثی مروی است از براء بن عازب صحابی و آن حدیث حدیثی حل گویند که در مشکوٰۃ مذکور است ۵

وقد فاح طیبا کف من مس کفه و ما حل را سا جن شیب الذوائب

فیح و میدن بوی خوشن جس بدست سودن یعنی پیرائند و مید بوی خوش از کف شخصی که دست ساینده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فرود نیاید بسری که دست رساینده آنحضرت آنرا سفیدی کیسوها ۵

والقی شقی القوم فرت جز درهم علی ظهره و الله لیس بعازب

عزب یعنی فلان ای بعد و منه قوله تعالی لا یعزب عنه شقیال شقی یعنی افکنده بدخت آن قوم سرگین شکر کشتنی ایشانرا پشت مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نیست خدا و در از ایشان ۵

فالقوا بیداء فی قلب حنبت و عم جمیع القوم شوم المداعب

شوم بالضم بد فال نقیض من بد اعجم مزاج کردن یعنی پس افکنده شدند بیدان بدر در چاه بد بوگرواننده و فرار سید جمیع قوم را شوم مزاج کننده و این ذوبیت اشارت است بحدیث عبد الله بن مسعود که در مشکوٰۃ مذکور است ۵

واخبر ان اعطاه مولا نصره و رعب الی شهر مسین سارب

سارب بجهت دهنده سرب افعل اذا توجع للاری یعنی خواد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که داده است او را

Marfat.com



پروردگار افشخ وترس تا یکماه مسافت راه روزانه

فاوفاه وعد المنصر والترعب عاجلاه واعطى له فتح النبوة ومارب

تتوک نام موضعی کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدان موضع رسید بودند و غزو تبوک و ہون من الہوک و التارزاندہ  
مارب نام شہر است پمین و اصلہ ہمز و بہلت الہمزہ ہینا للشعر یعنی پس تمام رسانندہ با حضرت و عدہ نصرہ  
درعب شتاب و داد اور افشخ تبوک و مارب

واخب عنہ ان سبیلہ من مکہ + الی ما اری من مشرق و مغارب

یعنی خبر داد از پروردگار خود کہ خواهد رسید بادشاہی حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسوی نجد پنود شد حضرت را از  
مشرق و مغرب ہا

فاسبل رب الارض بعد بنیہ فوق حانقاری مالہا من مناکیب

اسبال فروریختن باران - سوارات پوشیدہ کردن منکب کتف و مراد اینجا طرف است و منہ قولہ تعالی  
فانشورانی مننا کہہا یعنی پس فروریخت پروردگار زمین بعد وفات پیغمبر خود و تھا کہ می پوشانید آنچه زمین است  
از اطراف و جوانب ہا

وکلمہ الاحجار والعجم والحصى + وتکلم هذا النوع لیس ہا یث

عجم جمع عجم و کلمہ لا یقدر علی الکلام اصلاً ہوا عجم امر ثابت و قار ثابت یعنی سخن گفت با او سنگ ہا و بستہ زبانان  
و سنگریز ہا و سخن گفتن این نوع نیست موافق عادت ہا

وحن له الجذع القديم تحننا فان فراق الحب ادھی المصابئ

و نالہ کرد برائی او تنہ و رخت کہنہ از بہتہ اندوہ پس تحقیق فراق دوست شاق ترین مصیبت ہا است ہا

واعجب تلك البدن ینشق عندہ وما هو فی اعجازہ من عجائب

یعنی عجیب ترین معجزات ماہ شب چہار و ہم است کہ شکافتہ میشود نزدیک حضرت صلی اللہ علیہ وسلم

و نیت اشتقاق بدر و جنب اعجاز آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عجائب ۵

و شق له جبریل باطن صدرا | لغسل سواد بالسویاء کلا زب

لا زب چسبنده یعنی بشکافت برای او جبریل اندرون جوف آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای شستن سیاهی  
که بدانند این چسبنده است ۵

و اسی علی متن البراق الی السماء | فی اخیار مرکوب و یاخیار کب

یعنی شب وی کرد بر پشت براق بسوی آسمان پس چنین مرکوب است براق و چنین کب است آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم ۵

و شاهد روح النبیین جملة | لدى الصخرة العظيمة و فوق الکواکب

یعنی معانته فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ارواح پیغمبران را همه یکجا نزد یک صخره الله که در مسجد بیت المقدس  
است و بالای ستارهای یعنی بالای آسمان ۵

و شاهد فوق العوق انوار ربه | کمثل فراس و اعز مثل کب

یعنی معانته فرمود بالای آن بالا یعنی بالای سبع سموات انوار پروردگار خویش مانند پروانه های بسیار یکی یکی  
متصل شده ۵

و راعت بلیغ الای کل مجادل | خصیم تمادی فی مرآء المطالب

یعنی ترسانید آیات قرآن که در نهایت بلاغت است هر چه الی کننده ستیزنده را که از حد گذشت و جدال کردن  
در مباحث علمیه ۵

براعة اسلوب و عجز معارض | بلاغة اقوال و اخبار غائب

براعت تمام شدن در فضل و گذشتن از یاران در دانش بدل است از بلیغ الای بدل اشمال یعنی در ترس انداختن  
مجادل منکر را بچند وجه فضل اسلوب در ماندن معارض وقت معارضه و بلاغت کلام و خبر دادن از امر غائب

چون خبر عاد و ثمود و خبر فتح بدر و غلبه روم بر فارس و جزآن و سورت اشارت است بآنکه نزدیک محققین اعجاب  
قرآن چهار وجه است

وسماه رب العرش اسماء مدحه | تبین ما اعطی له من مناقب +

یعنی نامید آنحضرت را صلی الله علیه و سلم خداوند عرش بنا مهابه که دلالت بر مدح آنحضرت صلی الله علیه و سلم میکنند  
که بیان میکنند برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنچه عطا فرموده است او را از منقبتها

رؤف رحیم احمد و محمد | مقفی و مفضل یسمی بعاقب

المقفی آخر الانبیاء و كذلك العاقب چهار اسم در قرآن آمده است رؤف رحیم و محمد و احمد و سه اسم  
مقفی و بنی الرحمة و عاقب در حدیث آمده مفضل یعنی بنی الرحمة است

فصل ششم در دعابرآل و اصحاب ذکر شجاعت اصحاب نجابت اهل بیت

اذا ما اثاروا فتنة جاهلية | تقود بحج زاحن من کتاب

خبر پر شدن و دوری از آب کتیب لشکر یعنی هرگاه برانگیزند کاروان فتنه جاهلیت را یعنی بر عداوت حضرت  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ابطال امر اسلام جمع شوند آن فتنه که میکشد دریای پر شده از لشکرها

يقوم لدفع الباس اسرع قومة | بحیث من الابطال عثر السلاهب

الابطال بالتحریک لیر الغرة بیاض الوجه الغر البیض سلب اسپ و از خانه یعنی بر شیخ و آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
برای دفع شرکافران و دشمنین بر خاستن بلشکری از پهلوانان که سفید است پشانی ایشان

انذلاء يوم الباس من كل باسل | و من كل قزم بالاسنة لاعب +

بساله دلیری نمودن بقال شجاع باسل قزم شتر گرامی که بروی بار کنند و بجهت کشتی گذارند ثم قیل للید الشجاع  
قزم یعنی قوی دل اندر روز جنگ از هر شجاع دلیر و از هر زور آزما که بسنا نهانیزه بازی کنند باشد

توارث اقدما و نیلا و جنة | تقو سهم من امهات نجائب

اقدام پیش درآمد و شجاعت نمودن نیل و نیاله آگاهی و بزرگی یعنی میراث گرفته است اقدام بزرگی  
و جرئت را نفوس ایشان از مادران صاحب نجابت و این بیت بر طور کلام قریش واقع شده که نجابت  
والدات می ستودند و میدهند که اخلاق فاضله از جانب الهه میراث می رسد و فی الحدیث تا ابن العوام

جزی الله اصحاب النبی محمد | جمیعاً كما قال له خیر صاحب

ثواب ما و خدا تعالی صحاب پیغمبر را صلی الله علیه و سلم همه ایشان را چنانکه بهترین بوی و ندمشین آنحضرت صلی الله علیه و سلم

وال رسول الله لا زال امرهم | قوی ما علی ارجام انفسنا صاحب

یعنی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم همیشه باو حال ایشان است او درست بحال الوده کردن یعنی جمعی که عداوت

اهل بیت دارند

ثلث خصال من تعاجیب ربنا | نجابة اعقاب لوالد طالب

یعنی سه خصلت از اعجابها آثار قدرت پروردگار است یکی نجابت اولاد ابطال جمعین ابطال در شعرت

نی نشست بلفظ والد طالب نقل کرده شده

خلافة عباس و دین بنیدنا | تراید فی الاقطار من کل جانب

یعنی دوم خلافت بنی عباس سوم دین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که در آنک مدت اند شد در همه اطراف از

هر جانب درین دو بیت اشارت است بان قصه که عبد المطلب پیش سیف بن یزید رفت و دو کاهنان را طلبید

و جمیع کاهنان خبر دادند که در یک نیمه بدن عبد المطلب بویه و دویجت نهاده اند و در نیمه دیگر خلافت است

است در قول کاهنان بآنکه خدا تعالی از اعجاب قیامه خود سه چیز در عبد المطلب و دویجت نهاده نجابت در آل

ابیطالب و خلافت در آل عباس و نبوة ظاهره با بهره در نسل عبد الله

فصل نهم در ذکر طبقات مسلمین که قرنا بعد قرن حامل دین متین هستند و دعا برای ایشان

یؤتی دین الله فی کل دوسرة | عصائب تذلول مثلهم با من عصائب

العصائب جمع عصا بهم الجماعة من الناس من العشرة الى الابدعين لا واحد لها من لفظها يعني تقوية دين خلد التقيا  
يكنند در هر دوره از زمان جماعتها که از پی می آیند مانند خود را از جماعتها که دیگر یعنی در هر زمان هم این جماعت

پیدامی شوند

منهم رجال يدعون عدوهم | بسم القنا والمرفقات القوا ضب

سمره بالضم گندم گون شدن القناة الرجح و الجمع قنوات و قنی ارباب تیز کردن شمشیر مریه نعت منته قناب  
و قناب تیغ بران و قناب جماعت یعنی پس از این جماعت جمع هستند که دفع میکنند دشمنان خود را به نیرزه یا  
گندم گون و شمشیرهای تیز و این بیت اشاره است بقرآه که دفع کفر میکنند بکارزاره

ومنهم رجال يغلبون عدوهم | باقوی دلیل محم للمغاضب

افحام خاموش گردانیدن یعنی از این جماعت جمع هستند که غالب میشوند بر دشمنان خود و باقوی دلیل که کت  
کننده است خصوصت کننده را و درین بیت اشارت است بشکلین که بالزمام مخالفان ملته و نو ابرت مله مصطفوی  
کتابهای اینها را در این مشغول اند

ومنهم رجال يتواشرون ربنا | وما كان فيه من حرام و واجب

یعنی از این جماعت جمع هستند که بیان کردند شریعت پروردگار ما را و آنچه در شرع است از حرام و واجب غیر آن  
و این اشاره است بفقها که بعلم احکام و فتاوی قائم اند

ومنهم رجال يدسون كتابه | بسجود ترتیل و حفظ مراتب

درس و استه سبق گفتن از کتاب یعنی از این جماعت جمع هستند که درس میگویند کتاب خدا تعالی را بجدید ساختن  
ترتیل و نگاه داشتن مراتب ادای لفظ مثل مخارج حروف و صفات حروف و انواع و قوف و مانند آن و این  
اشاره است بقرآن که تلاوت کتاب الله مشغول اند

ومنهم رجال فنزوه بعلمهم | وهم علمونا ما به من غرائب

از جماعتی که  
ان الله تعالی  
بمعنا  
اراده  
کل  
نجد  
انوار  
از این  
سوره  
و از ایشان  
باین  
که در این  
شیرین  
فردی  
از ایشان  
برای  
فانی

فصل یازدهم در بیان پنجاب شریف صلی اللہ علیہ وسلم و اشارہ تمامی قصیدہ ۵

وصلی علیک اللہ یلحین خلقه | ویا حین مامل ویا حین اھب

یعنی رحمت و دستبرد تو خدائی تعالیٰ ای بهترین خلق خدا و ای بهترین کسیکه امیدوار شدی شود ای بهترین عطا کننده

ویا حین من یرجی لکشف رشیة | و من جودہ قد فاق جود السحاب

روز بر صیبت بجود بالفتح اطر الاسباع یعنی و ای بهترین کسیکه امیدوار شدی شود برائے ازالہ مصیبتے و ای بهترین

کسیکه سخاوت او زیاد است از باران بار بار ۵

فاشهد ان اللہ راحم خلقه | واذک مفتاح لکنز المواهب

یعنی گواہی می دهم که خدا تعالی رحمت کننده بر بندگان خود است تو ای سر را خدا کلید کنج بخششها ۵

وانک اعلی المرسلین مکاتبة | و انت لھم شمس و ہم کالتواقب

و گواہی میدهم که تو بلندترین پیغامبرانی در مرتبہ و تو بمنزلہ افتاب الیشان باویشان بمنزلہ ستارہ اند ۵

وانت شفیع یوم لا ذو شفاعة | بمعنی کما اثنی سواد بن قارب

یعنی تو شفیع روزیکہ هیچ شفاعت کننده نفع ندہد چنانکہ مرح تو گفته است سواد ابن قارب بن کلمہ اشارت

است بانکہ این مصرع تضمین کرده است از سواد ابن قارب بلکہ این قصیدہ تمتع قصیدہ است کہ در

خدمت حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم انشا کرده است و مرتبہ قبول یافتہ ۵

وانت عجیبی من هجوم مسلمة | اذا التفتت فی القلب نثر المخالب

کلمتہ دو واقعہ و نازلہ بمعنی واحد یعنی تو نپاہ و ہندہ منی از هجوم کردن مصیبتی و فیکہ بخلا ند در دل ترین لہا

فما انا اخشی انزمة مد لہمة | ولا انا من ریب الرمان براھب

یعنی پس نمی ترسم از سختی تاریک و نہ ہستم از گردش زمانہ ہر سان درین بیت اشارتہ است بقول استمداد و عود

است بفاختہ قصیدہ ۵

فانی منکوحی قلاع حصینة	وحد حلید من سیوف المحارب
------------------------	--------------------------

یعنی من در قلعه های محکمه ام از جانب شما و در دیوار آهنم از شمشیرهای جنگ کفنده یعنی گو در حصار شمشیر با ام  
که بضررت من و برای دفع اعدای من نصب کرده باشند

ولیس ملوما عی صبا صابه	غلیل الهوی فی الاکرمین الاطائب
------------------------	--------------------------------

یعنی نیست ملاست کرده شده زبان بند شدن عاشقی که رسیده باشد او را سوزش عشق در مدح بزرگان پاکان  
و درین بیت اشارتست بختم سخن و عجز ادا می که لائق آنجناب باشد بدو سبب یکی آنکه عشق مقضی سکوت  
است دیگر آنکه مدح بزرگان پاکان را پایانی نیست

تختم تامل باید کرد و در اسلوب قصیده که چه تشبیب کرده شد و از آنجا تخلص کرده آمد مدح آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم و کلام را در آنجا بفتون بسیار ادا کرده شد و در آخر بیان عشق کرده شد و چون آنحضرت بر تبه کمال  
رسید خطاب کرده شد و در آخر قصیده عود کرده شد بابتدای آن اشعار تمامی کرده آمد و نهادنا علقناه علی القصیده  
وقد فرغنا من ذلک الشرح یوم الثلوث الرابع والعشیرین من الربیع الثانی سنة ۱۰۵۶ است و خمیسین بعد الالف و المائت  
من الهجرة و الحمد لله رب العالمین -

## بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی مولا ناهل سید المرسلین  
الله و اصحابه اجمعین اما بعد سیگوید فقیر ولی الله عفی عنه درینو لا قصیده همزیه در مدح سرور انبیاء علیه الصلوات  
و التسلیمات نظم کرده شد و چون بعضی الفاظ آن محتاج به تتبع کتب لغت بود بخاطر جماعه که شوق اشعار عرب نموده اند  
بغیر ترجمه معنی آن منقح نمیشد لهذا ترجمه آن ابیات و معانی لغوی آن املا کرده آمد و الله الیسیر لکل عسیر و انزاع شمش

فصل سافتم

## فصل اول در تشبیب بطریق تازہ کہ معبود شعر است

اذا اخبرت یوما عن ضیاء | فلا تلجم ببدرا او ذکاء

لیج باشی اولع به ذکار باضم غیر مصروف آفتاب لاید ظلم الالف واللام یعنی چون بخوای روزی خبر دادن از  
دوشنی چیزے پس عریض مشوید که راه چهاردهم یا ذکر آفتاب یعنی تشبیه باه و آفتاب مکن

وان تمدح یومداو سستی | فلا تنظر یجودا و سماء

سمو بلندی جو د بافتح المطر و باضم الکریم یعنی و اگر ستایش خوای بسخایا بعلوم مرتبه پس نگاه مکن بسوی باران یا سستی  
آسمان یعنی سخی را باران عالی قدر را با آسمان تشبیه مکن

والا تذکر اخطی و معنای | اذا کلمت فی معنی السخاء

انوالقوم واحد منهم والمراد بهنا حاتم الطائی ومعنی نام امیر شهور که در سخا بوی داستان نزد شخصی از عرب  
لفظ کلمت سناقشه کرد که استعمال مشهور تکلمت است و این سناقشه بی اصل است قال الله تعالی و یکلم

الناس فی المهد و کھلا و در احادیث بسیار یافته میشود گویند کلمت فلانا و تکلمت مع فلان یعنی ویاد کن  
حاتم طائی را و نه سخن بن زید را چون سخن گوئی در وصف سخاوت در سخن و معنی تجنیس غیر تام است

ولا تنسب اخاباس للیث | ولا ذالرفق للریح السخاء

تشبه الی اسبه و لاسبه الحق به من باب نصر خا باضم با و نرم قال الله تعالی سخاء حیث صاب یعنی نسبت  
مکن صاحب حرب شدید را بشیر و نه صاحب نرمی خلاق را بسکبا و نرم

وان یلینت فی المنطق و حدا | فحاشان تشبیب بالنساء

جاء فی القوم حاشا زیدا ای الازید او حقیقه معنی حاشاک جعلک فی نایحه من الحاشیه و هی النایحه و حاشاه ان یفعل کنفا  
ای بشده الله من ان یفعل کنفا فی البرده مع حاشاه ان یجزم الراجحی مکارمه بتشبیب الشعر حقیقه بذكر النساء و اگر بسیار  
کنی در شعر عشق را پس خدا پناه دهد از آنکه تشبیب کنی بحال زنان



فَتَلَك شَرَاةٌ لِّلشَّعْرَةِ مَا وَقَدْ لَسَخَتْ بِجَنَّتِمْ الْاَنْبِيَاءُ

قد ماظرت یعنی در زمان پیشین قاف برای تعلیل است یعنی منع از تشبیه بماه و اقیاب و از تشبیه باران و آسمان از تشبیه بحاتم و معنی از تشبیه بشیر و باد نرم و از تشبیه بحال نسا ازین سبب است که اینهمه راهها و اسلوبها است در فن شعر شده اند در زمان پیشین در شریعتهای پیشین منسوخ شده است بخاتم الانبیاء علیه الصلوات و التسلیمات مراد آنست که بعد وجود آنحضرت صلی الله علیه و سلم مدح بنی آدم باین تشبیهات حیف عظیم است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اکمل انداز جمیع در هر وضعی ازین اوصاف پس حق مدح آنست که با آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشبیه داده شود نه بغیر و این لطیفه شعریت مسمی با دعا و تعلیل راهها و اسلوبها را شرایع میتوان گفت بحسب وضع لغت و شریعتها بحسب عرف شرع منسوخ شده است با آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعتماد برین مسامحه کرده تعلیل بنیاید بعد از ان پرورش کرده شد این مضمون را بچند بیت دیگر

فَقُلْتُ اِذَا وَلَّتْ مَدْحًا بِبِاسٍ اَوْ سَخَاءٍ اَوْ سِنَاءٍ

سنی بقصر روشنی برق و سنار بد بلندی قدر یعنی لعل انگفتی چون قصد کردی مدح را بشد حربه یا بسخایا بلندی مرتبه

اَرَى طَيْفًا يُذَكِّرُ فِي عَهْوِ دَا بِطَيْبَةِ حَيْثُ مَجْتَمَعُ الرَّجَاءِ

این مقوله هلا است طیف خیال طیبیه از اسما در مدینه منوره است یعنی می بینم خیالی که بیا و میدهد مرا حالتیهای گذشته بد مدینه منوره جایکه اجتماع انواع امید انجام است حاصل آنست که کمال مدح آدمی باعتبار شجاعت و سخاوت و بلندی قدر آنست که گفته شود که این وقایع ناشیه ازین اخلاق خیال لطیفی است از ان حالتها که در مدینه منوره از ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادر می شد و بیا و میدهد این وقایع آن حالات شریفه را غیر این مدحی متصل نیست زیرا که هیچکس را بلوغ ببلوغ اخلاق آنحضرت صلی الله علیه و سلم ممکن نیست پس غایت مدح آنست که نمایشی باشد از اخلاق کریمه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خیال لطیفی باشد از آنچه آنجا واقع شده

اَشْيُومٌ بِهِ وَيَبْغَا مِنْ وَمِيضٍ تَأَلَّقَ فِي الْبَقِيْعِ وَ فِي قَبَاءِ

شام البرق ای نظر الیه الو میض البرق او مض البرق و و مض ایاضا و و مض او میضامع خفیا قوله اشیم به  
 بدل است از اری طیفاً بدل جمله عن جمله و همچنین احسن و تذکر فی و تشوقنی در ایات آینده واقع موقع بدل است  
 مالتی و خشدین یعنی می بنیم بسبب عروض آن طیف روشنی را از درخشدن برق که درخنده است در یقع العظم  
 که میدانی است قریب مدینه و مقابر صحابه آنجا است و در قبا که عالیه است از عوالی مدینه و اول نزول آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم آنجا بوده است حاصل آنست که چنانکه لعان برق می آید و زود میرود و همین صفت از وقائع  
 شجاعت و سخاوت و بلندی مرتبه مردمان اثار فاضله آنحضرت صلی الله علیه و سلم که درین امکانه بود بنظر می آید  
 و عن قریب منجی میگرد و وزیر که مشابهتی دارد اما مشابهت ناقصه

أحسُّ به نبيهما من فتوح	تنسُّ من كدي او كداء
-------------------------	----------------------

تنسبت الريح اذا هبت نبيهما نسيم باو خوش كده بالفتح والمد الثنية العليا مما يلي المقابر وكدي باضم والقصر لثنية  
 السفلى مما يلي باب العمرة وكدي باضم وتشديد الياء موضع بهنل مكية وفي قصة فتح مكة ان النبي صلي الله عليه وسلم دخلها  
 يوم الفتح من كداء لشعر حسان بن ثابت تثير النقع مطلعها كداء يعني حسان مسكنم بسبب ان طيف باو خوش  
 از فتوح که در زنده بوده است از موضع کدی یا از ثینه که است

تذکر فی احادیث التصافی	مقامات بشو را و حراء
------------------------	----------------------

اصفیه اذا خلصت له تصافینا تخالصنا المعنی خلاص العبد لربه فی طاعته و اخلاص الرب له فی حسن جزائه مقامات  
 یعنی الوقائع ثور جبل نزل به رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابو بکر ثلث لیل عند اراتها الهجرة المحرا جبل تعبد  
 فیه النبي صلی الله علیه و سلم قبل النبوة یاد میدهد مرا چیزهای صوفیان در اخلاص و محبت خالصه آن وقائع را که  
 گذشته است در جبل ثور و در جبل حرا یعنی قصص صوفیه عن آخرها نامایشی است از وقائع آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 که درین دو مکان بوقوع آمد

تنشوقنی لاهوال تقصت	بسلع او بواحي بید حاء
---------------------	-----------------------

مقتضی سپری شدن یعنی مشتاق میگردد و انداختن بار تصافی بجانب آن احوال که گذشته است به جیل سلع یاد در نواحی  
 یرحار السلع جیل قریب المدینة کان عنده وقعت الخندق البیر حار بیرکان لابن طلحة الانصاری کان النبی صلی الله علیه  
 سلم یدخلها ویشرب من ماریها طیب فلما تزلت لن تنالوا البر حتی تنفقوا ممالکم وینفقوا تصدق  
 ما ابو طلحة رضی الله تعالی عنه علی اقاربه وبنی عمه و القصة مشهورة باید دانست که آنچه مذکور شد از منع اسالیب  
 مشهوره در شعر و از ابداع اسلوب غریب که تشبیه است با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خصال نیک و خلق قابل مقرون  
 کمال ادب که گوئیم آنچه در مردمان یافته میشود خیال است طفیف و در بعضی است از برق به نسبت آنچه در ذات  
 مقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود تشبیه تازه است که عهد ضعیف بآن مهتدی شده و الحمد لله باز از اینجا انتقال  
 کرده شد بوصف عشق و تخلص هم بطوری جدید واقع شد

### فصل دوم در بیان عشق

تصویرت الدیار فهام قلبی و هیج ذکرها منی بکای

جان سرگشتگی از عشق یعنی تصور کردم دیار حبیب را چون ذکر طیب و بقیع و قبا و مانند آن آمد پس سرگشته شد دل من  
 و بر اینکجنت یاد کردن آن دیار از من بکار مرا

رأوت عندی شمائل عن حیدب فابکتی و زادت من عنای

روایت کرد آن یار و خویشیار از محبوب پس گریانید مرا و زیاده ساخت محنت مرا در ذکر روایت شمائل که  
 کتابی است مشهور و لفظ عن ایهام الطباق است

یا قلبی باحزانی تقطع فلا سلوا انالی بعد النبواء

ملوان بوزن السلطان دوار سیلی به المحزون النوار کالفراق و زنا و معنی - ای دل بسبب اخراج من پاره  
 پاره شو زیرا که دوار تسلی بخش نیست مرا بعد فراق محبوب

ویا صدری بالامی تسقو فلا ارضی لِنفسی بالبقاء

وای سینہ من بسبب درد ہائی من بے گناہ زیر اگر راضی نیستم بجا برای نفس خود

فهل من مشتری روحی بسوحي | يسوحي بوعلي من لقاء

روح بالضم جان و روح بفتح آسایش آ یا خرید کنندہ ہست جان مرا با سائشی آسائش و ہدرا بوعدہ از لقائی محبوب

یعنی آسائش بہن ساند و جان مرا غلام کند میان روح و روح تجنیس ہست

يبشرني بنعم بعد بعائس | واسعاد لها بعد الشقاء

بدل ہست ازیر و حتی بدل جلاہ از جملہ نعم نازکی و راحت ضد بوس ہر دو بضم اول و سکون ثانی یعنی بشارت و ہد

بآسودگی بعد محنت و بشارت و ہد یہ نیک بختی جان بعد بد بختی آن

وقالوا اخرج تنزه في مرج | لتسلى من تباريح البلا

تنزہ بصحر ارفتن مرج بسکون وسط سبزہ زار بر حاشقت و تبریح بچنان یعنی گفتند نصیحت کنندگان برائی

سیر کن در سبزہ زار ہا تا تسلی یابی از مشقت ہائی بلائے عشق

وما عذر المشوق اذا تلحق | حلى القلب في شمع الوفا

الشوق شاقہ مشتاق ساخت اور اشوق آرزو مند گردانیدن و آرزو مند شدن مشوق عاشق تلحق بازی

غلی بی غم ضد شچی جواب آن ناصحان بیگوید و صحبت عذر عاشق و شرع و فدا وقتی کہ بازی کند بے غم

دل اول یعنی شرع و فآن گناہی است کہ عذر ندارد

بجبت الحبت قد امسى سراهينا | فما بال الحداثق والفض

جب چاہ عمیق حدیقہ باغ فضا میدان و اسع این جواب بے گیر است بچاہ عشق در ماندہ شام کردہ است

حالت باغنا و میدان و اسع را یعنی در چاہ عشق افتادہ را باغنا و میدان اسع بچہ کار آید در جب و حبت

خطی واقع شدہ

ومن قاسى اذى من ماء عين | فهل يغنيه شيا عين

القاساة معالجته الامر الشديد یعنی و بهر که یافته باشد مختی از آب چشم ای سود میدهد و این سود و ادون چشمه آب  
یعنی یک پوخته گریاست از دیدن چشمها چه فائده دارد و بار عین عین ما قلب واقع شده

وقالوا انظرو قصیداً فی مدیح

یخفف بعض ما ربک من عناء  
قصید پاره شعر و کذاک القصیده کالسفین و السفینة و گفتند تا صبحان نظم کن قصیده در مدح که سبک کند از تو  
بعض آنچه می بای از رنج یعنی خاطر خود را بفکر شعر مشغول کن تا تخفیف رنج تو باشد

والی للمعنی من قصید

یو شجراً بمدح او هجاء  
تغیبه رنج دادن و شاخ شمی من و تیم چلی به در بهار صبح با جویر جواب میگوید و از کجا بیسر شود رنج دیده را قصیده  
شعر که مزین کند او را بمضامین مدح یا جو باید دانست که از اینجا تخلص کرده شد به مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم

وان لا بدّ تمدح ذامعال

فحسبک مدح خیر الا صفیاء  
علا بفتح و المد بلندی در قدر معناه کذاک الجمع معالی و اگر ناچار مدح کنی صاحب بلندیه را قدر را پس کافی است  
مدح بهترین صفیاء یعنی ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم

وان تمدح رسول الله یوماً

فحاذر ان تقصیر فی الثناء  
و اگر مدح کنی پیغمبر خدا را روزی پس احتیاط کن از آنکه تقصیر کنی در ثنائی آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
فصل سوم در نکته تازه در مدح آنجناب صلی الله علیه وسلم

وحاشا ان نقول له المعالی

به كل المعالی و العلاء  
خدا پناه و پادشاه از آنکه گوئی آنحضرت راست بلند قدریها که این تقصیر است در مدح وی صلی الله علیه وسلم بلکه  
حق سخن آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقوم است انواع بلند قدریها مفضلاً و تمام بلند قدری مجداً

کریم ان تجتمع المعالی

تری فی جنبه مثل الصیاء  
احمال اثبات میکنند این مضمون را بدلیل و میگویند آن کریم است که اگر جمع شوند همه بلند قدریها دیده شود آن



صلی اللہ علیہ وسلم پس مدح کامل آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم که گوئیم در ذات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جمع شد خلاق  
فاضله چنانکه جمهور را در جان میگویند

فصل چهارم در نکته دیگر از مدح آن نیز فکر تازه است ۵

وفي رساله للناس طراً | اشارات لأصحاب الولاء

طرا ای جمیعاً و در فرستادن خدای تعالی آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم برای مردمان همه ایشان اشارت است  
اصحاب وستی را یعنی آنانرا که محبت پیغامبر علیهم الصلوٰة والسلام علی الوجہ الامم دارند و آنحال را در عرف صوفیه فنا  
فی الرسول گویند ۵

فلا صاعٍ غليل القلب الا | ويصدر من ذاء باسرتواء

صاوی تشنه غلیل سوزش سینه بسبب تشنگی اندام هو العطا الار توار سیراب شدن پس نیست هیچ تشنه که سوزش سینه  
دارد و وی مگر رجوع میکند از عطار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسیرابی حاصل آنست که هر فردی از افرادی آدم  
بر استعدادی مخلوق شده است و بعد ریاضت بمقامی معین بر حسب همان استعداد خواهد رسید و در اثنای  
ریاضت قبله همت وی همان مقام است و بالطبع تشنه همان مقام چون ثابت شد که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
مبعوث شده برای اصلاح جمیع افرادی آدم لازم آمد که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم موصول بهر استعداد باشند بمقامی که بالطبع  
تشنه آنست ۵

ففيه رقيقة بازاء كل | وكل رقيقة سر اقتداء

پس در آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نقطه باریکی هست بمقابله هر فردی از امت و هر نقطه سر اقتداء شخصی است با آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم یعنی لطافت بارزه و کامنر باین مشابره جامعیت دارند که بهر اعتبار و بهر وجه مقتدای خلق توانند شد  
درین کلمه که رقیقه بازاء کل و کل رقیقه قلب واقع شده ۵

تعالی الله لا تحببه فدا | يفوق الناس طراً في العلاء

بزرگ است خدا گمان مکن آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فرد و واحد از افراد بنی آدم که فائق شده است از مردمان  
همه ایشان در بلندی مرتبه چنانکه اکثر ما و جان ذکر میکنند

ولکن الحقائق قد تداعت ممتلة امام الا تقيا

تذاعی تفاعل است از دعوتی فی الحدیث تداعت علیکم الامم ای تمجود و دعا بعضهم بعضا و فی الحدیث اذا اشتكى  
بعض الجسد تداعی الیه سائر الجسد باجمی و السهرارای و بعضه بعضا این مگو که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرد و واحد  
فائق شده بر سائر افراد لیکن این را بگو که حقیقتاً بنی آدم یکدیگر خوانده جمع شده صورت گرفته است بشکل  
امام متقیان که ذات مکرم جناب اوست صلی الله علیه وسلم و این مضمون بهمان بیان که حکمی گفته است  
ولیس علی الله مستنکر ان یجمع العالم فی الواحد

فصل پنجم در نکته سوم که نیز فکر تازه است

وفی امر الشفاعة حین یدعی لها من بعد عذرا لانبیاء

و صحاب فتافی الرسول را اشارت است در قصه شفاعت و تسمیه خوانده شوند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای شفاعت  
بعد عذر آوردن پیغمبران یعنی هر پیغمبری عذری تقریر کند و گوید نفسی نفسی ای تو افلا نانا انکم پیش آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم آیند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمایند انا لها انا لها

فیرحمهم بد عوتہ جمیعاً و بکر مهر با صناف العطاء

پس رحم کند خدا تعالی افراد بنی آدم را همه ایشان بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گرامی کند ایشان را با انواع عطا اشیاء  
بآنست که شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسیده است بهر فرد بنی آدم از جهت خلاص از انتظار یا از صالحان بشفاعت  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده ثواب یا بند از آنچه پا داشت اعمال ایشان بوجه است و اهل صغائر الطهاره و صلوة  
و صوم و صدقه و ذکر و تلاوت کفر و ذنوب گردد بسبب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اهل کبار پاره در اول  
خلاص شوند بهر که شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و پاره در دوزخ معذب باشد و بعد زمانی خلاص یا بند پیش



از وقتی که اعمال ایشان آنرا تقاضا کرده است از جهت شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نیست سر قول  
شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم فی نائمه انشاده من قال لا اله الا الله من قلبه

كأنبوب لرحمته تعالى وما الا بنوب الا قيس ماء

انبوب آنچه از قصبه مجوف می باشد بقال بنیها قیس ریح و قاس ریح یعنی مقدار یک ریح آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
در امر شفاعت مانند فواره است برای رحمت خدای تعالی و نیست فواره مگر با اندازه آب حاصل آنست که مجرتر  
رحمت الهی برای افرادی آدم نازل می شود و طلب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمنزله فواره اوست شرف  
فواره از آبی که در وی می جوشد می توان دانست چنین آب چنین فواره می بایست  
فصل ششم در محالیه جناب عالی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و التسلیمات

واخر ما مادحه اذا ما: احسن العجز عن كنه الثناء

که از شی حقیقه و آخر حالتی که ثابت است مارج آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تیکه احساس کند نارسانی خود را از حقیقت

ینادی صنا رعا الخضوع قلب و ذل و ابتغال و التباء

ضراعتی بالفصح خواری و زاری ابتغال خلاص در دعائت که ندانند زار و خوار شده شکستگی دل اظهار می قدر خود

و باخلاص در ساجات و بیپناه گرفتن

رسول الله يا خير البرايا نوالك ابتغ يوم القضاء

باین طریق ای رسول خدای بهترین مخلوقات عطای ترا میخواهم روز فیصل کردن یعنی روز حشر و حساب

اذا ما حل خطب مد لهم فانت الحصن من كل البلاء

علاول فرود آمدن خطب کار عظیم او لهما هم تاریک شدن لیلته مد لهته و تیکه فرود آید کار عظیم در غایت تاریکی پس توئی

پناه از هر بلا

اليك توجهي و بك استنادي وفيك مطامعي و بك ارتجائي

بسوی توست و آوردن من ب توست پناه گرفتن من و در توست امید داشتن من نه نیست آنچه در قصیده  
همزیه مفتوح شده کان لک یوم الخمیس اصدی عشر من شهر جمادی الاولی بحمد الله تعالی اولاً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هذه قصيدة حسابة ثابته عن رسول الله صلى الله عليه وسلم نقلناها عن شرح من المجلد للفقير بالله تعالى

الى عدراء منزلها خلاء  
تعيفها الروامس والسما  
خلال مر وجهانعم وثناء  
يؤدق اذ اذهب العشاء  
فليس لقلبه منها سقاء  
يكون فزاجها عسل وماء  
اذا ما كان مقت او كحاء  
واسد ما ينهتها اللقواء  
تثير النقم مطلعها كداء  
على اکتافها الاسل الطماء  
تلطمهن ب الخس النساء  
وكان الحق وانكشف الغطاء  
يعتر الله فيه من يشاء  
وروح القدس ليس له كفاء  
يقول الحق ليس له خفاء

عفت ذات الاصابه فلجن آء  
ديار من بنى الحساس قعر  
وكانت لا يزال بها انيس  
فدع هلا ولكن من لطيف  
لشعشاء التي قد يمتته  
كان سبيبة من بيت سراس  
نولها الملاومة ان المناء  
ونشرها فتش كناملو كا  
عد منا خيلنا ان لم تر وهما  
تبارنا الاعنة مصعدات  
تظل جيا دنا مقطرات  
فلما عرضوا عنا اعتن بنا  
والا فاصبر والجلاد يوم  
وجبريل رسول الله فينا  
وقال الله قد ارسلت عبدا

عفت ذات الاصابه فلجن آء  
ديار من بنى الحساس قعر  
وكانت لا يزال بها انيس  
فدع هلا ولكن من لطيف  
لشعشاء التي قد يمتته  
كان سبيبة من بيت سراس  
نولها الملاومة ان المناء  
ونشرها فتش كناملو كا  
عد منا خيلنا ان لم تر وهما  
تبارنا الاعنة مصعدات  
تظل جيا دنا مقطرات  
فلما عرضوا عنا اعتن بنا  
والا فاصبر والجلاد يوم  
وجبريل رسول الله فينا  
وقال الله قد ارسلت عبدا

التي ذكرها في القصيدة...  
التي ذكرها في القصيدة...  
التي ذكرها في القصيدة...

شهدت به فقوموا صدقوه  
 وقال الله قد انشئت جنداً  
 لنا في كل يوم من معدي  
 تخنك بالقوا في من اخانا  
 عالم سادى توفى را ۱۲  
 الا بلغ ابا سفيان عنى  
 بان سيق فئاتك كتك عبدك  
 هجوت محمداً واجبت عنه  
 هجوت محمداً ابراً حنيفاً  
 اجهىه ولسنت له بكفوا  
 لان خبرى الحاشى انما راجع الى  
 فان ابى ووالدنى وعرضى  
 لسانى صادم لا عيب فيه

فقلتم لا نقوم ولا نشاء  
 هم الانصار عرضتها للقاء  
 سباب او قتال او هجاء  
 ونضرب حين تختلط الدماء  
 مغلغلة فقد برح الخفاء  
 وعبد الدار ساداته الاماء  
 اذا قتل الرجال اتفقوا من سار بهم في يد الامام ۱۲  
 وعند الله في ذلك الجزاء  
 رسول الله شيمته القوفاء  
 فتر كما تخين كما فداء  
 يوسفيان ۱۲  
 لعرض محمد منكم وقاء  
 اكنى من سبكم وقابله لا يحكم تسبون في عرض محمد صلى الله عليه وسلم  
 ويجرى لا تذكروا الدلاء

عرضتها عرضتها  
 انقال مقولاً بنى  
 من الامم بن عدنان سباب  
 في خطبته والهاجى بنظم  
 فكلوه نجيب الحاجى بايع  
 من اجابو يعنى بافقاد  
 الدار والعام الحرب ابوسفيان  
 برابن عمارث بن عبد المطلب  
 على الباجى للخلقة الكرك  
 وجران بن بلديوم الخطباء  
 تخرج من بلديوم كيف ذليلو  
 المشركين كيف ذليلو  
 ذل البديين الدار  
 سبوا من سادته بنى بنى  
 سبوا من سادته بنى بنى  
 اسه انشا بد البيت قال  
 عليه السلام قول الحق بنى بنى  
 حنيفاً لا يشرك شيمته خضوة  
 فتر كما وعاد على بنى بنى  
 العرض همنا اسب  
 الصارم السيف لا تكدره  
 لانيه الدلاء جمع دلاء ۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله منزل الحكيم وواهب النعم وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم - اما بعد فيكون فقير الى الله تعالى  
 كسابقا بعض معارف ناصفة درو قصيدة ناييه ولا يسهل ان يترجم الى قريب من بيت باشد بلسان مفروشات  
 بيان كه وه شد و امحال شوق بر ادرم خواجه محمد امين الكرميه الله بشهوه باعث شرح ان ميشود بين الاجمال  
 وتفصيل الله يقول الحق وهو يهدي السبيل القصيدة الاولى

الاول حال دون حالى رتبتي	لقد فات عن حل مدارك صبوتى
ولم يتولى حال سوى الحق نفسه	تساوت الى الحالات من بعد نسبتي

صبوة بالضم میل بکودکی و جوانی مراد اینجا مقام جذب است و غلبه نور اطلاق و ضمحلالت ظلمت تقید معنی تساوت است که نسبت من باینحال نسبت من باینحال هر دو مساوی اند درین بیت اشاره کرده شد بر تبه انانیه کبری -

بِفَسْحَةٍ صَدْرٍ اَوْ طَهَارَةِ فِطْرَةٍ  
تَجَلَّى صِرَاحٍ اَوْ يَجْذِبُ مَحَبَّةَ  
بَانَ كَمَا الْعَيْنُ اَعْلَى الْوَسِيلَةِ  
بِاسْرَارِ ذِي الْجَبْرُوتِ جَلَّتْ عِزَّتُ  
لِكُلِّ مِنَ الْجَبْرُوتِ وَالْاَهْرَمَتِ

وَكَانَتْ كَمَا لَوْ تَحَلَّى قُلُوبَهُمْ  
وَكَانَتْ كَمَا لَوْ تَحَلَّى نَفُوسَهُمْ  
فَجَاءَتْ رِجَالٌ بَعْدَهُمْ قَفِظْنَا  
وَجَاءَتْ رِجَالٌ مُفْهِمُونَ فَفَقَّهُوا  
وَبَدَّتْ بِالرَّحْمَتِ عِزَّتُهَا

درین ابیات اشاره کرده شد باختلاف فیض الهی در ادوار ختم فیض بروست یکی از فاتیمن فتح دیگری بروست یکی از فاتیمن پس دوره اولی دوره تابعین و تبع تابعین طبقه رابعه است و فیضی که درین دوره نصیب بشر شد و مرتبه است مرتبه ایمان که طهارت فطره کنایت از دست و مرتبه احسان که فسحة صدر تفسیر است و بعد از آن سید الطائفة جنید قدس سره فاتح فیض دیگر شد و آن مرتبه روح و سر است و سر اگر غالب باشد تجلی صراح میسر شود و اگر روح نیز با او پیوند تجلی باشد همراه است و محبت خاصه و بعد ازین طبقه دو نوع فائض شد مرتبه نخی و فوق آن که بحال عین بان ایما کرده شد زیرا که آخرین راه بقای عبودیت معین ثابته خودش هر چه بر او می رود و مانند آبی باشد که از انار تنگ میسوزد و وجود مطلق را قالبی است و وضعی بقضای همان قالب می رود و مرتبه جبروت نور الهی و آنرا با سرار ذی الجبروت تعبیر کرده شد و نصیب این مان جمع است و در عبارت از نفس کلیم است جبروت اشاره به تجلی اعظم -

ذی الجبروت  
عبارت است از اول  
الاولی که ذات  
بیت است  
و سر روحی  
بیم علم حقایق است  
دفاع و در این عبارت  
فقیه نفاذ معنی

وَجَبْرُوتُهُنَّ اِنْدَا الْكَلِمِ تَجَلَّتْ  
وَجَبْرُوتُهُنَّ اِنْدَا الْكَلِمِ تَجَلَّتْ  
وَجَبْرُوتُهُنَّ اِنْدَا الْكَلِمِ تَجَلَّتْ

كَانَ هُنَاكَ الْاَلْهَرَسِدَةُ طُورَهَا  
كَانَ هُنَاكَ الْاَلْهَرَسِدَةُ طُورَهَا  
كَانَ هُنَاكَ الْاَلْهَرَسِدَةُ طُورَهَا

كان هناك الدهر ارض كثيفة	وجبروتها شمس وضرب اشعة
این چهار مثال نسبت تجلی عظم را بانفس کلیه حاصل اینیه آنست که تجلی عظم صورتی است ظاهر شد و نفس کلیه	
مشاهدتها فی الحق عارت عیونها	وما تر من وجدٍ و صحوٍ و نشوة
وشاهدت ان الامر فيه مرتب	لطي تفاصيل الوجود بوحدة
درین دو بیت اشاره کرده شد که افراد عالم همه مرتقی می شود با انواع و انواع با جناس و اجناس نجس الاجناس	
و مرجع آنها طور کلی علی اعظمی وجود مطلق است و آن اطوار با یکدیگر مرتب اند سنج در و صده وجود مطلق -	
وكل تجلی حکمه فی مقامه	وان ليس من بعدا لمقام بصولة
وكل كلام من تجلی قاتنا	ینادی لمن تحت التجلی بجهرة
وكل تجلی شمس حق شعاعها	افاضات انوار بصرف الصموة
اذا ما اقتضى امر او جب موجبا	تصرف فيه بالوجوب بسطوة
وذلك ان العبد فيه محذوق	بحق وبافحلاله فی الحقیقة
فان لاحر ضم في هیولی و صوة	لعدت معاینه له من طبیعة
درین شش بیت اشاره کرده شد بعکس تجلی عظم که در نفوس بشریه ظاهر میشود در منام یا توجع روح و سر یا در بعضی حیا	
عالم مثال آنکه این عکس تجلی ازان جهت آنکه حاکی بعضی کمالات عظم باشند با اعتبار ترکیب سر ظاهر و نشان ظاهر	
که بآن اعتبار از عالم است نه از تجلیات و عارف نظر نیکند مگر از جهت مرآتیه حق	
تركنا الصبيا صی العناصریات خلفنا	ومتناعن الناسوت اية موتة
هناك وجدنا الناس خمسة اضرب	وخمسين صنفاً من تفاصيل صبغة
ومتناعن الاجدات من بعد هذه	وسرنا عن العرض الحقیق بمررة
ارانی طباء الا لس من بعد هذه	اماماً لا عیان الا نام بن هة

ای التذنون  
بالوان الاعمال  
بالکلیة  
عبارة عن الصورة  
بلمر و النویعة ۱۲

كعضوي من الاعضاء من بدن جنتي  
 اذا الفيض يجري من تقاسيم حمه  
 وصرنا وجوداً من تصاريف كلمته  
 ولم نك عرجنا على نحو صولة  
 اذا الوصف يستدعي قيام علاقه  
 واعطى تمام العلم والفهم حيرتي  
 وفي الصبح والاولاد وسع رحمة

اروى كل انسان يصول بحمدك  
 اسرى الكل معذراً بما قد اصابه  
 ظفرتنا جبال العرش من بعد ظفرة  
 تعربت من تلك الملا بس كلها  
 فتاهدت امرأ ليس يحصف شانه  
 وكل لسان النطق عند ظهوره  
 ويرجو ولي الله في حق نفسه

ای بگفته او بگفته  
 انخاصه کما قال الله  
 تعالی فی کل یوم  
 علی شاکله ۱۲

درین ابیات اشاره کرده شد براتب عروج عارف پس عروج اول خروج است از حکام عناصر با حکام نفوس نبات  
 و درین مرتبه متکشف میشود که نفوس انسانیه چه در حال مخالفت ایشان چه در حالت مفارقت آنها پنج صنف اند  
 سابقین و صحاب یمن و اصحاب اعراف و منافقین و کفار هر یکی بدیهه قسم میشود تخمیناً و تفصیل این معرفت  
 از سایر کتب باید طلبید و ثانی عروج است از مرتبه برزخ بصوره نوعیه انسانیه که طباع الانس نام اوست و درین مرتبه  
 استعدادات افراد انسان و اشعاب آن استعدادات از حقیقه کلیه بطریقه معین منکشف میشود و آنکه همه بمنزله اعضا  
 یک آدمی است و ثالث عروج است از اول مراتب تعیین حقائق امکانیه که در شرع به کتابه قلم علی در سطح لوح معبرند  
 و اهل کشف این حقیقت فیاضه را مناسبتی بعرض اطلس ادراک کرده اند که یاقوت تخمیه اوست و الله اعلم بحضرت  
 اجمال که قایم بنفس کلیه است و آنرا بکلمه تعبیر کرده شد و رابع عروج است ازین اجمال بحقیقه مطلقه که زبان از تعبیر او  
 کوتاه است - الصیاصی حصارها و آن عبارت از جهام و هیماکل است جدت بفتحین قیوم مراد عالم برزخ است ۱۲

در ادب سنا فیضین بختان  
 اهل بزرگ که سنا فیضین  
 بنجاق الایمان  
 داخل بنگار اند ۱۲  
 سره  
 متعلق است به روح  
 یعنی از اول مراتب  
 تعیین حقائق امکانیه  
 عبارت از خیال عرش  
 عروج است بجهت  
 اجمال ۱۲

# تمبک و الفکیط

## قصیدہ لامیہ

وکل وجود دون مجلہ باطل  
 یتم ولا نظم التحقق کامل  
 علی الطور ثم العین فی العرش مثل  
 سماء من الارشاد للخلق شامل  
 فقد فرقت بالمقصود والکل حاصل  
 ویصیر بحر العلم من هو جاهل  
 یصول کما صال الهوی المتداخل  
 فلا ترحیوان ولا ترحصائل  
 وما لثم من امر تجشم عامل

الا کل شیء ما خلا الله زائل  
 وليس نظام الرشید ونظوره  
 تحل علی الساعین طورا وتارة  
 اری کل تنوین شوس کات  
 اذا ما یحاذی الشمس اسک فی الضل  
 یطل به العبد الضعیف مضلعا  
 کتوب علی تکل اللیوث لیسحہ  
 فان ذهب للشیء الدخیل بوجهه  
 ولست اری رکن الرکانه دونہ

درین بیت اشارہ کرده شد بظہور تدلیات الہیہ کہ اصل او تجلی اعظم است و فروع او عکوس تجلی اعظم و بیان آنکہ از وجود  
 این تدلیات چارہ نیست در نظام خیر چه باعتبار قضا و حوادث و چه باعتبار ظہور شرائع و نفوس نبی آدم از چہتہ نبیاً  
 علیہم السلام پس اسم الہی عبارت از تجلی اعظم است و بطلان وجود کناۃ از عدم نظام عالم بروقی مصلحت کلیہ  
 و تجلی طور اشارتست بظہور عکوس تجلی اعظم بواسطہ جبرہت حضرت موسی علیہ السلام و تجلی ساعیر اشارت بظہور عکوس او  
 بواسطہ جبرہت حضرت عیسی علیہ السلام و ساعیر نام علی است نزدیک بولد حضرت عیسی علیہ السلام و آشکارا شد  
 در عرب اشارتست بظہور عکوس او بواسطہ جبرہت حضرت پیغامبر باصلی الہ علیہ وسلم و آن اعم و شمل و النفع تجلیات  
 و بہر تجلی کہ بہت ہدایت خلق ظہور کرد گویا عالمی است براسہ و نشاۃ است علیحدہ کہ حکم آن بر شمولان آن عالم جاریست  
 و لہذا ایشانرا باحکام آن نوامیس محدودان شرائع مواخذہ خواهد بود قطع نظر از بروا تم کہ شرایع لباس اوست  
 و اشارہ کرده شد بانکہ نبوت مکتسب نیست بلکہ شمس تجلی اعظم را با آن عبودیتی معلوم الانیۃ مجہول کیفیتی محاذات

واقع میشود و آن محاذات مبداء نبوت و ظهور آثار آن میگردد و در نفس پیغمبر وحی و ظهور معجزات و در آتیه بصیرت  
موفقیین و خذلان مخالفین و تشبیه کرده شد بکرت نازل را بسبب این محاذات بقیام شیر علم بهو اهلوت ای اوضحت  
عَلَن بفتحین ظهور مثل کامل مثل القوم اقر بهم الی الخیر شامل للمخلق خبر بعد خبر تجسمت تکلف -

جَبَانًا هَدَىٰ نُورًا عَلَى الْعَيْنِ قَائِمًا وَلَا يَدُ هَذَا النُّورِ تَلْجُ وَفَسْحَةٌ وَلَا يَدُ أَرْهَاصِ لَمَعَاتِكَ شَارِحٌ وَمَنْ بَعْدَكَ يَا قِيَامَ الْمَسِيحِ وَآتِهِ	لا سراره متن النسيمة حامل وشرح وافصاح وبالعلم نازل وللحق تفسير عن الحيف مائل الی سى يهدى بما قال قائل
--	--

درین چهار بیت خبر داده شد از جبریه که در اعلی عین ثابت لبان شمس در کبد سما مثل می شود و از شرح علوم  
آن بر عقل و قلب که در سطح نسیمة متعین شده است و بیان کرده شد که خدای تعالی بواسطه او فیضی اراده کرده است  
در ملک محمدیه و حضرت عیسی تصدیق آن خواهد فرمود و انشاء الله تعالی و ضمیر لعنه راجع بقرست یعنی تقضیل علوم  
اجالیه خود می نماید بحجی اعطیه التلج الیقین رواه بعض سنگها بر نشت و مراد از ارهاص بنیاد نهادن است -

أَنَا وَهَنَانَا الْعُلُومِ صُنُوفُهَا فَنَلَّتْ أَقْسَامَ الْعُلُومِ بِسَاحَتِي عَلَّمْنَا بِتَجِيمٍ وَعِلْمٌ عَرَفَةٌ فَهْمَا لِسَانِ النَّاسِ فِي كُلِّ طَبَقَةٍ	هینا لکرقیدت الیکر جلاهل رسوخ و تاویل و علم عنابیل وسر من الاسرار للکل زامل اذا داسر فیما بین قوم مسائل
--	--

درین چهار بیت اشاره کرده شد باصناف علوم نازل از جبریه در میان سر و عقل پس یکی علم را سخن است این  
معرفت کتاب سنت است و دیگر علم تاویل احادیث است که اسرار شران و غیر آن بان ظاهر شود و تجیم علم قوی غایب  
که علم کیفیت تنزل موجود است با انواع و افراد او و علم کمالات اربع و مایه تعلق بها و نیز اشاره کرده شد که علم تجیم و علم عرفانی  
دارد و تاویلی و معرفت تنزلات همه را متحمل است اگر چه شران رخصت اشتغال بان نید بند عبدل بضم صلب استین



عنازل بفتح شتر بالرفع مبتدأ وخبره زائل زائله شترى که رخت و توشه بروی نهند

<p>تنوح كما ناحت نساء تنوح كل وسرت الى الرحمن والوجودها طل تغور به كالفاعلات القوابل احطت به خبا بما نال نائل تدوسر كما دار الروح المتماثل اذا قيس للشخص الصغیر مشاكل محول اياها القوي والهياكل وان قال بالافصام والخرق عائل فلا باس ان كانت ستور وحائل فظابت مراقينا وطاب لسائل من لم يطعنا فيه ما هو عادل من القلب امزاع وناوت صائل سما ولا بن وحن وساحل وفضلا لا نواع العطا هو شامل</p>	<p>رحلنا وخلقنا العلوم بغربة تخلصت جلا من تخاليط الور ذهبت الى اقصر الوجود اعما هو البحر لا قدر لا ساحل له شهدت تدبير الوجود جميعها نظرت الى الشخص الكبير كانه قوى ثم افعال تكون بحسبها سأيت نظاما ليس يفهم سلك فتناقنا ان العروج مستم تالفتنا ودارينا الا نام بوضعهم وقال لنا اما ظهرينا بمظهم نقوم على العهد القويم وان تقى وعندى علوم لا يكاد يقبلها ويرجو على الله رحمة سر به</p>
--	---

درین ابیات اشاره است باقتال از تنگنای کشور علم پوست آباد عالم طلاق و اشارت کرده شد بعض معارف خاصه  
آن عروج از انجمله حرکت دوریه است که در عالم مثال و شهادت واقع است فیضی از عالم مثال نازل میشود و در شهادت  
ظهور می فرماید و از عالم شهادت رنگهای عجیب ناخود می برد و باعتبار آن رنگ مقتضی آن میشود که باز در شهادت صفتی  
دیگر نزل فرماید ثم و چون این آیه و شد بهیئت الفکا که انجمله لازم آمد قیام قیامت و از انجمله آنکه نفس کلیه بنتر له روح

شخص اکبرست و افلاک و عناصر و موالیید بتزله اعضا آن شخص اکبرست و از انجمله آنکه قوی و هیات کل انواع و ماتد آن  
 بهیئت اجتماعیه بعض قوی شخص اکبر میشود مثلاً ابجد را بنی آدم مدتی استعمال کردند پس در ملکوت حقیقی درست شد  
 آنکه بخار و عبار از زمین بر می خیزد و بر میگرد و دوبار بر زمین می بار و از انجمله آنکه خرق عوائد نیز عادت مستمره است پس  
 قول بخرق عادت مطلقه ناشی از جهل است و قول بخرق مالوفه ناشی از معرفه تامه و از انجمله آنکه صاحب تجلی ذاتی  
 فرود می آید بفرودترین مراتب که مرتبه جوارح است و هم رنگ عوام میگردد و آن مانع علو و رجه اولیست و از انجمله آنکه  
 حضرت وجود در پیرنشاہ حکمی دارد و معرفه تامه موافقت هر حکمی تقاضا میکند پس بجد شدن در اقامت حدود شرعیه  
 و اخذ بسنن و آداب تقاضائی معرفه تامه است نه منافی علم توحید بآنانائل بدل بعض من به با عاده ابحار المیزه  
 قطعه یسیره من اللحم و تمزعه تقاسموه النوی البعد الاوصال الاعضار جمع وصل و كذلك الوصائل جمع و صیلة  
 بمعنی القطعة و الحمد لله اولاً و اخرأ و ظاهرأ و باطنا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله  
 و اصحابه اجمعین

تمت بحمد الخیر

صفحہ	مضمون	فہرست قصیدہ ہائے
۱۸	فصل نهم در ذکر طبقات مسلمین کہ قرناً بعد قرنِ حال دین تین ہستند و دو علیہ اے ایشان۔	فصل نهم در ذکر طبقات مسلمین کہ قرناً بعد قرنِ حال دین تین ہستند و دو علیہ اے ایشان۔
۲۰	فصل اول در تشبیب بزرگ بعض حوادث زمان و تخلص بزرگ ساقب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔	فصل اول در تشبیب بطریق تازہ کہ معبود و شعر نیست بہ نسبت اویسہ و بعض آثار آن نسبت۔
۲۲	فصل دوم در بیان منقبت عظیمہ از ساقب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ آن شفاعت کبری است۔	فصل دوم در بیان عشق آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم و سلم و اشارہ بہ تمامی قصیدہ۔
۲۴	فصل سوم در بیان نوعی از دلائل نبوت کہ بشارت انبیاء سابقین است بوجوہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم	فہرست قصیدہ ہمزیمہ
۲۶	و اشارہ بہ سبب الہام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔	فصل اول در تشبیب بطریق تازہ کہ معبود و شعر نیست
۲۸	فصل چهارم در بیان نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل در شمائل و خلاق آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔	فصل دوم در بیان عشق آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم۔
۳۰	فصل پنجم در اشارہ بہ نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل در حال عرب عمم و عادات و مذاہب ایشان	فصل سوم در نکتہ تازہ در مدح آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم۔
۳۲	پیش از بخت حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم۔	فصل چهارم در نکتہ دیگر از مدح کہ آن نیز فکر تازہ است
۳۴	فصل ششم در بیان نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل است در شریعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہمہ ارشاد است	فصل پنجم در نکتہ سوم کہ این نیز فکر تازہ است۔
۳۶	فصل ہفتم در نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل در جزا آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم۔	فصل ششم در مخالفت جناب عالی علیہ فضل و صلوات و تسلیت
۳۸	فصل ہشتم در و عبارات اصحاب بزرگ شجاعت و نجابت اہل	قصیدہ ہمزیمہ حضرت حسان بن ثابت رضی اللہ تعالیٰ عنہ
۴۰		قصیدہ تائیدہ شاہ ولی اللہ صاحب قصیدہ لامیہ ایضاً از تصنیف شاہ صاحب جمتہ اللہ علیہ
۴۲		تمام شد

# کتاب مفصلہ ذیل کے سوا بے بھی مہرسم کی کتابیں مطبع مجتہبی دہلی طبعی ہیں

کتب مصنفہ حضرت شاہ	بواعث شہادۃ البحر۔	تحت الاسلام	جلالین شریف محشی مجتہبی	میرالاولیا از حضرت امیر غفر
ولی اللہ محدث دہلوی	قصیدہ اطمینان فی مع	حق الصریح فی بیان الزاوی	شکوہ شریعت مع کمال	حضرت نظام الدین اولیا۔
قرآن شریف و نسخ پر قلم قرعہ حرمیہ	سید العرب و انجم۔ مجتہبی	تصفیۃ العقائد مجتہبی۔	مجتہبی۔	امین اللہ صاحب۔
شاہ ولی اللہ صاحب حاشیہ	وصیت نامہ در سال و ششاد	رسالہ تحفہ کیمیہ	سوطا امام الک مجتہبی۔	لیل العارفين
سوی محض۔	مع ترجمہ اردو۔	فیوض قاسمی	ترجمی شریعت مع مثال ترجمہ	سرالعارفين ترجمہ لیل العارفين
سرور المخزون مجتہبی	کتوبات مع فضائل ابی عبد اللہ	سباحۃ شاہ جہانپور مجتہبی	باضافہ فہرست ابواب۔	رسالہ حق نامہ شاہزادہ شکر
حجۃ اللہ البالغہ مصری۔	محمد اسمیل البخاری دہن تیریہ	سید خدائشاسی۔	نبہات ابن حجر عسقلانی	انوار التہذیب
ادلۃ الخفا۔	مجموعہ ارشاد و ادو اول ترجمہ	قصائد قاسمی۔	ماثبت بالنسخ ترجمہ اردو۔	ضیاء القلوب از حاجی
قول الجہیل مع ترجمہ شفا العلیل	البخاری و فیما یحفظہ لنا لفظ	آب حیات۔	تفسیر حقانی تا جلد پنجم مجتہبی	صاحب۔ مہاجر
فوز الکبیر۔	فیوض الحرمین	قبلہ نامہ مجتہبی۔	انوار الرحمن مخطوطات مولانا	شفا العلیل ترجمہ قول الجہیل
عقد العجید۔	از تصانیف مولانا محمد	ابو زرارہ عین۔	عبدالرحمن مطبوعہ لکھنؤ	رسالہ بدایت اسمیل نظامی۔
الطاف القدس۔	قاسم صاحب روم منضمہ	اتصال اسلام۔	مخاتبات امام ربانی دہلی۔	حکایات الصالحین مجتہبی
انصاف مع ترجمہ اردو المومنین	تقریر دہلی پریز	قاسم العلوم حضرت قول۔	درالعارف مخطوطات حضرت	مقاصد الصالحین۔
چیل حدیث مطبوعہ مجتہبی	ہریتہ اشعیہ۔	ایضاً حصہ دوم۔	شاہ غلام علی شاہ صاحب از مولانا	ذائق العارفين ترجمہ اردو
کلمات طیبات۔	الطائف قاسمیہ۔	ایضاً حصہ سوم۔	رؤف اللہ۔ مجددی	احیاء العلوم از مولانا محمد ہریتہ
کتوب العارف۔	دلیل حکم		مخالات صوفیہ۔	پیر من یوسفی ترجمہ سنوئی مولانا
سطحات۔	تحدیر الناس۔		شہیادت دارالاشکوہ زیر طبع	کامل اردو جلد۔